

## معتصم و سیاست انتقال پایتخت

دکتر علی ناظمیان فرد استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

### چکیده

نزدیک به هفتاد و پنج سال از تأسیس بغداد توسط منصور عباسی می گذشت که یکی از جانشینان او به نام ابو اسحاق معتصم بالله سیاست انتقال دارالخلافه را در دستور کار خود قرار داد و بغداد را که تا آن زمان از حیث سیاسی و فرهنگی به جایگاه بی بدیلی در جهان اسلام دست یافته بود وانهاد و مرکز سیاسی خلافت را به شهر نوبنیاد سامرا منتقل نمود. این پژوهش با ژرف کاوی در زمینه هایی که منجر به اتخاذ این سیاست از سوی معتصم گردید، پیامدهای خواسته و ناخواسته ی آن را با تکیه بر داده های تاریخی مورد سنجش و ارزیابی قرار خواهد داد تا از این رهگذر، تصویر روشنی را از کامیابی ها و ناکامی های خلیفه در عملیاتی کردن سیاست یادشده به دست دهد.

**واژگان کلیدی:** بغداد، بغدادیان، سامرا، عنصر ترک، معتصم.

---

تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۶

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۶

E-mail: nazemian@um.ac.ir

### مقدمه

از سال ۱۴۵ هجری که منصور عباسی بغداد را بنیان نهاد تا سال ۲۲۱ هجری که معتصم دارالخلافه را به سامرا منتقل نمود، بغداد به عنوان مرکز سیاسی خلافت عباسی بر گستره ی جهان اسلام فرمان می راند. این مرکز که حیات سیاسی خود را ابتدا به عنوان یک پادگان شهر آغاز نمود در عصر خلافت هارون به اوج عظمت و شکوفایی مدنی نایل آمد و مظهر شکوه تمدن و فرهنگ اسلامی گردید. هر چند در طول این دوران، حوادث تلخی را از سر گذراند، اما همچنان در حفظ موقعیت خویش به عنوان گرانیگاه خلافت عباسی کامیاب ماند.

ایرانیان که نقش عمده ای را در پیروزی نهضت عباسیان ایفا کرده بودند از همان آغاز خلافت عباسی تا دوران حاکمیت مأمون از مکانت ممتازی در نزد خلفای این سلسله برخوردار شدند. اوج اقتدار آنان را باید در روزگار هارون جستجو کرد که او با تکیه بر خاندان نام آور برمکیان، عصر طلایی خلافت عباسی را در تاریخ اسلام رقم زد. در فردای بعد از مرگ هارون، کشمکشی که میان فرزندان او- امین و مأمون- بر سر تصاحب تام و تمام قدرت درگرفت رویارویی دو عنصر ایرانی و عرب را که به ترتیب از مأمون و امین حمایت می کردند به منصفه ظهور رساند و سرانجام پیروزی مأمون بر امین، عنصر عرب را بیش از پیش از مناصب کشوری و لشکری محروم ساخت. با این حال، عنصر ایرانی هیچ گاه از توطئه و تفتین عناصر متنفذ عرب به دور نماند و مأمون نیز که از نارضایتی آنان بیمناک شده بود با پشت کردن به ایرانیان کوشید تا رضایت خاطر اعراب را با انتقال دارالخلافه از مرو به بغداد فراهم آورد، اما چون به سستی آنها در حمایت از خود پی برد در اواخر عمر درصدد استفاده از نیروی سوم برآمد که اجل فرصت تحقق این اندیشه را از او سلب کرد.

معتصم که سیاست مأمون را در جذب عنصر ترک پسندیدنی یافت، به کارگیری آنان را به عنوان نیروی سوم در صدر برنامه های خویش قرار داد تا با تکیه بر عصیبت ترکان، استمرار حیات خلافت عباسی را تأمین کند و اقتدار بلامنازع خویش را در پهنه ی جهان اسلام بگستراند. اتخاذ این سیاست هر چند در کوتاه مدت او را از اتکالی به عنصر ایرانی و عرب بی نیاز نمود، اما طولی نکشید که پیامدهای ناخواسته و ناگواری را برای معتصم و جانشینانش به همراه آورد که دیگر چاره ای برای حل و رفع آنها متصور نبود.

درست است که هیچ چیز نامنصفانه تر از این نیست که درباره گذشتگان با اندیشه ها و معیارهای امروزیین داوری شود (تاکمن، ۱۳۷۵: ۴) اما تاریخ پژوهانی که در بررسی رویدادهای تاریخی با ژرف

اندیشی بیشتر می‌کوشند تا به عمق حوادث نقبی بزنند و زوایا و خفایای آنها را موشکافانه مورد مذاقه قرار دهند لاجرم از خود می‌پرسند که آیا معتصم پیشاپیش به همه توالی و پیامدهای خواسته و ناخواسته سیاست استخدام عنصر ترک و به تبع، سیاست انتقال پایتخت به سامرا - وقوف تام و تمام داشت؟ و یا اینکه چون سیاست‌های یاد شده، نیازهای آنی او را مرتفع می‌کردند هرگز به پیامدهای حضور مقتدرانه ترکان در ارکان قدرت و نیز تبعات ناخواسته انتقال دارالخلافه به سامرا نمی‌اندیشیده است؟ بی‌تردید نتایج مطلوب و قابل احتساب این دو سیاست، مهم‌ترین عاملی بود که او را به عملیاتی کردن آنها راغب می‌نمود و آنچه از حیطة سنجش و ارزیابی پیشین او به دور ماند همانا نتایج ناخواسته سیاست‌های یاد شده بود که خلیفه تنها به حصول نتایج مطلوب آنها می‌اندیشید و اینک واریسی زمینه‌ها و پیامدهای سیاست‌هایی که او اتخاذ کرد، می‌توانست کامیابی‌ها و ناکامی‌های خلیفه را آشکارتر سازد.

### ترکان در دستگاه خلافت عباسیان

خراسان و ایالت‌های همجوار آن همواره از اهمیت ویژه‌ای برای عباسیان برخوردار بودند. اینان در ابتدا از همان سیاست دفاعی که امویان در برابر همسایگان شرق و شمال شرقی خراسان در پیش گرفته بودند پیروی می‌کردند تا اینکه در روزگار حاکمیت مأمون و استقرار او در مرو، سیاست دفاعی عباسیان دستخوش تحول شد. مأمون که مناسباتش با عراق پیش از مرگ امین - و اندکی پس از آن - بحرانی شده بود برای حفظ موقعیت خویش در خراسان و یافتن راهی برای نفوذ و گسترش دامنه اقتدار خود در شرق و شمال شرق این ایالت و نیز امنیت بخشی به مرزهای آن، رویکرد جدیدی را در سیاست خارجی خود نسبت به ترکان اتخاذ کرد. او نیروهایی را به جانب ماوراءالنهر اعزام کرد و در همان حال با ارسال نامه‌هایی از ساکنان این منطقه خواست تا با پذیرش اسلام به آغوش خلافت درآیند (بلاذری، ۱۳۹۸: ۴۱۸). با کارگر افتادن سیاست او در منطقه‌ی ماوراءالنهر، نوح بن اسد سامانی و سه تن از برادرانش - احمد، یحیی و الیاس - بر سمرقند، فرغانه، چاچ و هرات حاکمیت یافتند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۲) و با مشارکت آنان - بویژه نوح بن اسد، حاکم سمرقند - هر ساله بخشی از نیروهای سپاه مأمون از این مناطق تأمین می‌شد (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۲۹).

در طی سال‌هایی که شمار زیادی از نیروهای خراسانی مأمون مشغول نبرد با نیروهای تحت امر امین و نیز سرکوب شورش‌هایی در عراق، یمن و شام بودند غیبت آنها موجب پدید آمدن خلأیی در

سپاه او شد که ضرورت به کارگیری این عناصر جدید را دو چندان می‌کرد. این روند در روزگار حاکمیت معتصم نیز ادامه یافت و او با استخدام عنصر ترک کوشید تا از توان رزمی آنان در تقویت سپاه خود بهره گیرد و با اتکاء به آنان، تهدیداتی را که از سوی دشمنان متوجه دارالخلافه بود از میان بردارد. او هر ساله نماینده خود جعفر خُشکی - را برای جمع‌آوری و خرید غلامان و بردگان ترک به نزد نوح بن اسد سامانی می‌فرستاد تا شماری از آنان را با خود به بغداد آورد (همان: ۲۹). به همین سبب جاحظ، خلیفه را به حیث خردمندی اش در گردآوری و به کارگیری چنین نیروهایی مورد تحسین قرار داده است (جاحظ، ۱۳۸۴: ۶۲).

زمانی که هنوز مأمون ریاست عالیه خلافت اسلامی را بر عهده داشت، معتصم حدود سه هزار نفر از ترکان را در سپاه خود به خدمت گرفت (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۲۹) و پس از مرگ مأمون بر تلاش‌های خود در به کارگیری این نیروهای جدید افزود و شمار آنها را به هفتاد هزار نفر افزایش داد (یاقوت حموی، بی تا: ۱۷۴/۳؛ طوسی، ۱۳۷۴: ۵۷). آنچه عزم او را در این کار راسخ می‌کرد نه تنها ترس و بی‌اعتمادی به نیروهای کهنه کاری بود که با ترفیع وی به مقام خلافت موافق نبودند، بلکه اندیشه لشکرکشی‌هایی بود که او در سر داشت و تحقق آنها مستلزم برخورداری از نیروهای توانمند و تازه نفسی بود که بتوانند یاریگر او در میدان عمل باشند. بدیهی است به کارگیری آنها تنها معطوف به شایستگی‌ها و قابلیت‌های نظامی بود که ترکان واجد آن بودند و می‌توانستند در تحقق اهداف خلیفه ایفای نقش کنند. درست است که معتصم از آن حیث که از ناحیه مادری، ترک نژاد محسوب می‌شد به استخدام ترکان در سپاه خود راغب بود (سیوطی، ۱۴۰۶: ۳۳۷؛ ابن حبیب، ۱۳۶۱: ۴۲؛ خطیب بغدادی، بی تا: ۳۴۲/۳؛ ابن کثیر، ۱۳۹۸: ۲۹۳/۱۰) اما بی تردید باور داشت که ترکان هم از حیث خصوصیات برجسته‌ای نظیر: شجاعت و بردباری، سلحشوری و دلاوری، سوارکاری و تیراندازی و هم از حیث تفاوت‌های زبانی و فرهنگی که با سایر نیروهای خلافت داشتند و از تعلقات قبیله‌ای و طایفه‌ای در بدو ورود به بغداد به دور بودند بهترین گزینه نظامی به شمار می‌آیند (ابن طیفور، ۱۹۴۹: ۸۰). بی‌جهت نیست که از میان عناصر مختلف نژادی سپاه معتصم، ترکان را کارآمدترین عنصر نظامی برای رویارویی با مشکلات حکومت برشمرده اند (جاحظ، ۱۳۸۴: ۴۸).

علاوه بر سربازان ترکی که معتصم آنها را از ایالت‌های شرقی جمع‌آوری و خریداری کرد شمار دیگری نیز در سپاه او حضور داشتند که در بغداد خریداری شدند (صولی، ۱۹۹۸: ۴۵۷). چهره‌های برجسته‌ای نظیر: اشناس، ایتابخ، بغا، الدر، وصیف و سیما که وابسته به گروه اخیر بودند و در عصر حاکمیت معتصم - و حتی پس از او - مناصب مهمی را در حکومت عباسیان عهده‌دار شدند، پیش از

این در کسوت غلامی برای عناصر برجسته و متشخص بغداد انجام وظیفه می کردند (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۲۹؛ Kennedy, 2001: 121). لذا بالطبع با زبان و رسوم ساکنین دارالخلافه آشنایی داشتند. از این رو در بغداد به مثابه ی حلقه ی اتصال نیکویی میان معتمد و نیروهای جدید او که از ایالت های شرقی به دارالخلافه ی عباسی وارد شده بودند عمل می کردند. تکیه او بر این عناصر جدید نظامی و استفاده روز افزون از آنها پس از جلوس بر سریر خلافت را باید در راستای شرایط، مقتضیات و نیازهای او تبیین نمود. برای نیروهای جدید نیز پیوند با خلیفه ای که از آنها حمایت می کرد و در صورت بروز اختلاف میان آنها و دیگر عناصر سپاه خلافت، جانب آنها را نگه می داشت بسیار سودمند و رضایت بخش بود. بی تردید همین روابط مبتنی بر نیاز و اعتماد بود که راه را برای قدرت یابی و افزایش نفوذ ترکان در دستگاه معتمد هموار کرد. زمانی که خلیفه اعتماد به سربازان کهنه کار خویش را از دست داد، سربازان جدید در پرتو اعتماد معتمد، مناصب و مدارج قدرت را برای خود بی مانع و سهل الوصول یافتند و شماری از آنها با ابراز لیاقت، به مرتبه سپهسالاری نایل آمدند. حوادثی که زمینه های بی اعتمادی معتمد نسبت به عناصر کهنه کار و فرماندهانی نظیر: افشین، عجیف، عباس و جعفر بن دینار را فراهم کرد و او را به اوج دشمنی با آنها کشاند، پیشروی عناصر جدید نظامی را در رسیدن به مصادر قدرت تسریع کرد و بر محبوبیت آنها در نزد خلیفه افزود.

اختلاف میان خلیفه و عناصر ایرانی سپاه عباسی پس از حمایت آنها از عباس بن مأمون، ظهور خرمیه، قیام های: زنادقه، مانویه، مزدکیه و شیعی و نیز بی اعتمادی خلیفه به عنصر ایرانی و عرب، راه را برای نفوذ بیش از پیش ترکان در سپاه خلافت هموار کرد. معتمد که به اعراب اعتمادی نداشت و از ناحیه ایرانیان نیز احساس امنیت نمی کرد و اقبال به هر کدام را بی عقوبت نمی دانست تکیه و اعتماد بر عنصر ترک را در صدر برنامه های خود قرار داد (مسعودی، ۱۳۷۸: ۲/۴۶۶؛ ابن کثیر، ۱۳۹۸: ۲۹۷/۱۰) زیرا گمان می کرد که عصبیت نیروهای جدید می تواند در حفظ و بقای خلافت عباسی به خوبی ایفای نقش کند. از این رو پس از اتکای کامل به ترکان، رفته رفته به حذف عناصر دیگر از دیوان جیش پرداخت و آنها را از شمار عطا و مواجب گیران خارج نمود (مقریزی، ۱۲۷۰/ ج ۱: ۵۹۸).

محبوبیت ترکان در نزد خلیفه پس از مشارکت آنان در سرکوب قیام بابک فزونی یافت و به تبع، بر میزان عطایای آنها افزوده شد (طبری، بی تا/ ج ۹: ۵۵). از این پس فرماندهی جنگ ها به دست آنان افتاد و بسیاری از فتنه ها و آشوب ها توسط آنها سرکوب شد (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۴۴). قدرت امیران ترک به حدی رسید که هر کدام برای خود لشکری تدارک دیدند که گاه از لشکر خلیفه نیرومندتر می نمود (Kennedy, 2001: 118-119). هنوز سال ۲۲۰ هجری فرا نرسیده بود که رقابت میان ترکان و

عناصر ایرانی و عرب از یک سو و فزون خواهی و ترک تازی‌های سربازان جدید معتصم از سوی دیگر، بغداد را به کانونی از توطئه‌ها و دسیسه‌ها بدل نمود و نظم‌گریزی ترکان موجب پدید آمدن نارضایتی عام در این شهر شد؛ به گونه‌ای که خلیفه را واداشت تا برای خروج از وضعیتی که بغداد به آن گرفتار شده بود تدبیر تازه‌ای بیندیشد و راهکار تازه‌ای را در آن سوی دیوارهای بغداد جستجو کند.

### سامرا؛ تختگاه جدید

سامرا از بزرگ‌ترین شهرهایی بود که در روزگار عباسیان بنیان نهاده شد. پیش از این نیز شهرهای دیگری نظیر: بصره و کوفه در سال ۱۷ هجری، فسطاط در سال ۲۰ هجری، واسط در سال ۸۳ هجری و بغداد در سال ۱۴۵ هجری در حوزه‌ی تمدن اسلامی به پیدایی آمدند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۴۱-۳۴۰). به جز بغداد و سامرا که تحولات سیاسی در پیدایش آنها دخیل بود سایر شهرهای یاد شده در راستای استمرار فتوح و گسترش قلمرو اسلامی بنا نهاده شدند. گرچه شهرهای: بصره، کوفه، واسط و فسطاط بعدها در سایه رشد و توسعه از حالت پادگانی خارج شدند و چهره مدنی به خود گرفتند، اما بغداد و سامرا از همان آغاز پیدایش خود افزون بر جایگاه نظامی، به عنوان پایتخت نیز ایفای نقش نمودند.

هفتاد و پنج سال پس از آن که منصور عباسی بغداد را به عنوان دارالخلافه‌ی عباسیان بنیان نهاد یکی از جانشینان او به نام معتصم، سامرا را به عنوان پایتخت جدید عباسیان برگزید و به گرانیگاه تصمیم‌گیری‌های سیاسی بدل نمود. نخستین پرسشی که در ذهن پژوهشگران این مقطع از تاریخ خلافت عباسی ایجاد خلجان می‌کند این است که با گذشت اندکی بیش از دو نسل، چه شرایط و عواملی معتصم را واداشت تا بغداد را - که هیچ مدعی و رقیبی از حیث سیاسی و فرهنگی در دنیای اسلام نداشت - رها سازد و دارالخلافه را به شهر نو بنیاد سامرا منتقل نماید؟

در همان سال که سامرا بنیان نهاده شد نزدیک به هفتاد و پنج سال از پیدایش بغداد می‌گذشت. در طول این سال‌ها، بغداد به چنان درجه‌ای از شکوه و عظمت رسیده بود که توانست عنوان کلان‌شهر (متروپولیس) امپراتوری اسلامی را از آن خود سازد. خیرات و برکاتی که به واسطه موقعیت ممتاز جغرافیایی نصیب آن می‌شد و رونق اقتصادی که این شهر با تکیه بر کشاورزی و بازرگانی حاصل کرده بود و منافع سرشاری که از راه مرکزیت دارالخلافه برای خود رقم می‌زد باعث شد تا به سرعت به عنوان مظهر شکوه و عظمت مادی و فرهنگی دنیای عباسیان جلوه‌گر شود (Duri, 1993: 2/897). بدیهی بود که این شکوفایی مادی و فرهنگی، پیوسته بر روحيات و خلیات

ساکنان آن اثر گذار شود و منش و نگرش جمعیت رو به رشد این شهر را دستخوش تغییر و تحول سازد.

در طول این هفتاد و پنج سال که بغداد تختگاه شش خلیفه ی عباسی بود هم فراز و فرود برمکیان را به چشم دید و هم متحمل خسارت های ناشی از جنگ داخلی میان امین و مأمون شد، اما دیری نگذشت که پیروزی سیاسی خود را بر مرو- پایتخت مأمون - فراچنگ آورد و خلیفه را مجبور به وانهادن سیاست حمایت از علویان و ترک خراسان و بازگشت به عراق نمود. بغداد این روزگار همان بغداد عصر منصور دوانیقی نبود که برای محافظت از او و یارانش در برابر عوامل ضد عباسی کوفی بنیان نهاده شد (یاقوت حموی، بی تا/ ج ۱: ۴۵۷) بلکه اهمیت و اعتباری که این شهر به واسطه موقعیت جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی، مدنی و اقتصادی به خود گرفت آن را به مرتبه بی بدیلی در جهان اسلام ارتقا داد. بغدادی که منصور بنیان نهاد دربار و پادگان را توأمان در خود جای داده بود، اما در روزگار خلافت معتصم، این شهر به درجه ای از شکوه و ترقی نایل شده بود که می توانست بر هر دو چشم پوشی کند و حتی خواست و اراده ی خود را بر معتصم تحمیل نماید.

بغداد که نا این زمان توانسته بود مرکزیت سیاسی را در درون خود به خوبی حفظ کند در روزگار معتصم به شرایطی در افتاد که ناگزیر به چشم پوشی از آن شد. بی تردید وجود دارالحکومه و دربار تا این زمان در شکوفایی حیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این شهر مداخلت اساسی داشت، اما با جلوس معتصم اوضاع این شهر رو به دگرگونی نهاد؛ چرا که او نخستین خلیفه از خلیفگان عباسی بود که از تربیت علمی و کفایت لازم برای پاسداری از جایگاه فرهنگی و موقعیت ارزنده ی این شهر برخوردار نبود (ابن وادران، ۱۹۹۸: ۴۴۸)؛ به گونه ای که برخی جلوس او را یکی از بازیهای طنزآمیز روزگار دانسته اند (بستانی، ۱۹۴۸: ۱۲۳).

بغداد تا این زمان از حیث تجاری و اقتصادی به چنان درجه ای از تحول و شکوفایی رسیده بود که توانست دارالخلافگی خود را تحت الشعاع قرار دهد (Goitein, 1957: 583). حتی پس از ظهور سامرا، به رغم تلاش هایی که خلفا در جلب توجه مردم به این شهر نوبنیاد نشان دادند، بغداد همچنان تفوق مادی و فرهنگی خود را بر سامرا حفظ کرد. توانایی بغداد در حفظ امتیازات و برتری ها تا حد زیادی مرهون موقعیت مناسب جغرافیایی و سنن قویم فرهنگی و اجتماعی بود که در این شهر ریشه دوانیده بود و شهر جدید الاحداث سامرا از آن بهره ای نداشت. از این رو بغدادیان حضور یا عدم حضور دربار را در شهر خود از این زاویه می نگریدند که بود و نبود آنچه تأثیری بر جامعه و فرهنگ این شهر دارد. به همین سبب بر آن شدند تا در برابر سربازان سرکش معتصم که نظم مدنی شهر را به هم ریخته

بودند مقاومت کنند (یاقوت حموی، بی تا/ ج ۳: ۱۷۴) و آشکارا، با جدیت تمام، خلیفه را به ترک این شهر وادار نمایند.

خلیفه نه تنها سیاست فرهنگی شایسته ای را - آن گونه که مقتضی مقام و موقعیت بغداد بود - در پیش نگرفت و دربار او نه تنها شرایط لازم را برای رونق بیش از پیش امور تجاری این شهر فراهم نکرد بلکه سربازان ترک او به مثابه تهدیدی برای آرامش و امنیت بغداد عمل کردند و موجبات بی نظمی و آشفتگی در عرصه های تجاری، فرهنگی و اجتماعی این شهر را پدید آوردند. سربازان او در خیابان ها چهار نعل می تاختند و از کشته و مجروح شدن زنان و کودکان در زیر سم ستوران خود هراسی نداشتند (خطیب بغدادی، بی تا/ ج ۳: ۳۴۶؛ طبری، بی تا/ ج ۹: ۱۸؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۲۱؛ نخجوانی، ۱۳۴۴: ۱۷۶؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۳۹). رفتار آنها نسبت به زنان و دختران این شهر توهین آمیز و مشکل آفرین شد؛ به گونه ای که واکنش بغدادیان را علیه آنها و شخص خلیفه - که حامی آنها تلقی می شد - برانگیخت. ساکنان بغداد در واکنش های تلافی جویانه به جرح و قتل سربازان ترک معتصم روی آوردند (یاقوت حموی، بی تا/ ج ۳: ۱۷۴) اما پر پیدا بود که شیوه ی انتقام جویی نمی توانست راهکار مناسبی برای حل معضل باشد، زیرا کنش و واکنش های خشم آلود می توانست جامعه را به ورطه خشونت و بی نظمی و ناامنی بیشتری فرو غلطاند. از این رو بغدادیان در جستجوی راهی برآمدند تا با پاکسازی شهر خود از وجود عناصر نظم گریز و نظم ستیز معتصم، امنیت لازم را - آن گونه که شایسته ی مدینه السلام باشد به بغداد بازگردانند و هرگونه تهدیدی را از ساحت فرهنگی، اقتصادی و مدنی این شهر دور سازند.

مخالفت های عناصر مختلف شهر علیه معتصم و سربازان ترک او بتدریج رشد فزاینده ای به خود گرفت. آنها ابتدا از خلیفه خواستند تا مانع از تندروی های سربازانش شود (یاقوت حموی، بی تا/ ج ۳: ۱۷۴) سپس از او خواستند تا نیروهایش را بدون انتقال دارالحکومه از بغداد خارج سازد (همان، ج ۳: ۱۷۴). اما معتصم بدون حضور سربازانش قادر به ماندن در بغداد و حفظ دربار نبود. درست زمانی که بغدادیان دریافتند که باید سیاست همه یا هیچ را در برابر معتصم اتخاذ کنند، آشکارا از دست دادن همه چیز را بر اسارت شهر خود در چنگال سربازان معتصم ترجیح دادند. آنها در اتخاذ این سیاست دریافته بودند که معتصم قادر به فاصله گیری زیاد از بغداد نیست (Robinson, 1998: 37). زیرا اوضاع سیاسی قلمرو عباسی و سیاست بومی گرایانه ای که برخی از قدرت های محلی - نظیر: طاهریان در خراسان - در پیش گرفته بودند و نیز شورش هایی که در مناطق مختلف علیه معتصم بپا شده بود، نشان می داد که عراق همچنان می تواند مکان اطمینان بخشی برای خلیفه ی عباسی باشد. لذا بغدادیان به

این نتیجه رسیدند که حفظ موقعیت فرهنگی بغداد و اعاده ی نظم مدنی آن در گرو خالی شدن این شهر از وجود معتصم و سربازان ترک اوست. معتصم نیز ملاحظات مهمی داشت که خروج او را از بغداد ضروری می نمود. بارزترین بهانه ای که او را به ترک بغداد وا می داشت این بود که در چنین شرایطی امکان تأمین امنیت جانی برای خود او و سپاهیانش که خلافت عباسی به پشتوانه آنها متکی بود، وجود نداشت.

خشم بغدادی ها نسبت به سربازان معتصم با خصومتی که به انگیزه های مختلف در میان بخشی از عناصر قدیمی سپاه او نظیر: ابنای پدید آمده بود به هم درآمیخت و به کشتار خیابانی سربازان ترک وی انجامید (طبری، بی تا/ ج ۹: ۱۸). حریبه نیز که بخشی از سربازان قدیمی معتصم به شمار می آمدند در پی فزون خواهی نیروهای جدید خلافت، تهدیدهای خود را نسبت به شخص خلیفه آشکار کردند؛ به گونه ای که خلیفه به جد از ناحیه ای آنها احساس خطر می کرد (ابن اثیر، ۱۴۰۲/ج ۶: ۴۵۱؛ طبری، بی تا/ ج ۹: ۱۷). از این رو معتصم بر آن شد تا از بغداد به جایی رود که هم خشم و ناراضی بغدادیان را فرو نشاند و هم بتواند موجودیت خود و نیروهای جدیدش را از تهدیدات حریبه دور نگه دارد. بر این اساس عزم خود را راسخ کرد تا به نقطه ای در شمال بغداد - در بخش علیای دجله - نقل مکان کند تا از حیث سوق الجیشی بر حریبه مشرف باشد و در صورت وقوع درگیری با آنها از امتیازات آب و زمین بی بهره نماند (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۲۱؛ طبری، بی تا: ۱۷/۹).

خلیفه مناطق مختلفی را در اطراف بغداد آزمود و از نظر گذراند: ابتدا به شماسیه رفت؛ جایی که مأمون پیش از این، سفرهای بلندی به آنجا کرده بود اما معتصم این ناحیه را برای اهداف و مقاصد خود کوچک یافت (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۲۹). لذا راه قاطول را - که پدرش هارون آن را بنا کرده بود - در پیش گرفت (بلادری، ۱۳۹۸: ۲۹۵). در همین منطقه بود که به پی ریزی پایتخت جدید خود پرداخت: رودخانه قاطول را به سمت مرکز شهر تغییر جهت داد و محله های مختلفی را برای اسکان فرماندهان، سربازان، دبیران و مردم عادی طراحی کرد و در دو سوی رودخانه های قاطول و دجله به تأسیس بازار همت گماشت (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۳۰). منابع تاریخی در باب اقامت او در قاطول اتفاق نظر ندارند. طبری یک راست او را از بغداد به سامرا می رساند و در طول راه خبرهایی از اقامت موقت او در چادرهایی که به همین منظور در قاطول برپا شده بود به دست می دهد (طبری، بی تا/ ج ۹: ۱۷). مسعودی نه تنها از کاخ سازی او در قاطول خبر می دهد، که در لابلای گزارش های خود پیرامون این حادثه، تلویحاً از دعوت خلیفه جهت مهاجرت مردم به این منطقه نیز پرده بر می دارد (مسعودی، ۱۳۷۸/ ج ۲: ۴۶۸). با این که یاقوت حموی نیز در گزارش خود پیرامون این حادثه با طبری هم رأی نشان می دهد (یاقوت حموی،

بی تا/ ج ۳: ۱۷۵) شاید بتوان روایت یعقوبی را در میان گزارش‌های مختلف و ناسازگاری که منابع تاریخی عرضه می‌دارند، پسندیدنی‌تر یافت. او می‌گوید که معتصم پس از آن که قطعاتی از زمین قاطول را به فرماندهان سپاه، دبیران و مردم عادی و نیز ساخت بازارچه‌ها در ساحل رودخانه اختصاص داد، شروع به آبادانی قاطول نمود و ساختمان‌ها را تا ارتفاع قابل ملاحظه‌ای بالا برد و خود نیز در یکی از محله‌هایی که مخصوص خلیفه طراحی شده بود استقرار یافت. اما در ضمن تکمیل بخش‌های دیگر قاطول معلوم شد که نوع خاک این منطقه فاقد مقاومت لازم برای ایجاد بناهای مرتفع است لذا قاطول را به قصد سامرا ترک کرد (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۳۰). سامرا همچون بغداد بر ویرانه‌های یک شهر قدیمی بنا نهاده شد، اما از هیچ یک از امتیازاتی که بغداد به حیث موقعیت جغرافیایی خود و نزدیکی با بنادر تجاری بصره و ابله و مراکز فرهنگی کوفه، بصره و تیسفون قدیم حایز آن شده بود، برخوردار نبود. در باب ویژگی‌ها و موقعیت طبیعی سامرا از زمان پیدایش آن تا دوره‌ای که به عنوان پایتخت عباسیان برگزیده شد سخن‌ها رفته است (یاقوت حموی، بی تا/ ج ۳: ۱۷۳؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۴۰) و دیگر نیازی به تکرار آنها نیست. با این حال لازم است که واقعیت‌های مسلم مربوط به آن مورد تأکید و واریسی قرار گیرند.

منابع تاریخی اطلاعات ارزشمندی را از حرکت معتصم به جانب پایتخت جدید – در سال ۲۲۱ هجری – به دست می‌دهند. این منابع، کم و بیش گزارش‌هایی را در باب ساخت کاخ‌ها و اقامتگاه‌های شخصی خلیفه، افسران نظامی، عناصر برجسته‌ی حکومتی و مقامات عالی رتبه‌ی اداری در خود منعکس می‌سازند. اخبار مربوط به ساخت مساجد، بازارها، حمام‌های عمومی و ساختمان‌های دولتی نیز از نگاه منابع مغفول نمانده است. در ساخت سامرا طراحان، معماران، مهندسان، کارگران ماهر و ابزار و مصالح ساختمانی از گوشه و کنار قلمرو عباسیان – بویژه عراق، شام و مصر – به کار گرفته شدند و این شهر – مخصوصاً بازارها و مراکز حرفه‌ای و صنعتی آن – بر الگوی بغداد طراحی گردید؛ با این تفاوت که منصور در ساخت بغداد، پادگان این شهر را به انضمام دربار و مراکز دولتی در درون یک حصار مدور طراحی کرد اما این طرح در سامرا به کار گرفته نشد (Robinson, 1998: 145).

توصیفی که مورخان و جغرافی‌نگاران مسلمان از قصرها، ساختمان‌های دولتی، مساجد، اماکن، باغ‌ها، حمام‌های عمومی، محله‌ها و سکونتگاه‌های امیران و مقامات اداری و نظامی، بازارچه‌ها، مراکز حرفه‌ای و صنعتی، دیوان‌ها، پایگاه‌های حفاظتی و پادگان‌ها ارائه می‌کنند، همه‌گویی آن است که معتصم از همان ابتدای بنای این شهر بر آن بوده است تا سامرا را به گونه‌ای بسازد که هم در شأن خلافت پرشکوه عباسیان باشد و هم رضایت خاطر سربازان ترک او را – که سال‌ها به زندگی در

بغداد پر رونق و نعمت عادت کرده بودند - فراهم آورد و هم پایتخت جدید را به درجه ای از شکوفایی برساند که بتواند با بغداد همسری کند. درست است که در فردای بعد از مرگ معتصم و در عصر جانشینان او بود که سامرا سیمای خاص خود را پس از اتمام طرح های عمرانی به ظهور رساند، اما بی تردید بسیاری از این طرح ها در همان روزگار معتصم به اجرا درآمد و شماری از کاخ ها و بناهای شهر از جمله ماترک او بود که بازماندگان به تکمیل، متمیم و بهره برداری از آنها پرداختند (Ibid, 1998:212) و آرایشی که از حیث معماری و شهر سازی نصیب این شهر شد آن را شایسته ی عنوان دارالخلافه ساخت (Creswell, 1958:259).

در یک نگاه تطبیقی به شرایطی که منصور و معتصم در روزگار حاکمیت خود در بغداد به آن گرفتار شده بودند، این نکته را آشکار می سازد که منصور در همان آغاز که به تثبیت و تحکیم مبانی قدرت عباسیان اشتغال داشت با مسایل و مشکلات عدیده ای روبرو شد که هر کدام می توانست مقام و موقعیت خلیفه را به چالش کشد و در راه عملیاتی کردن اندیشه ی او (تثبیت مبانی قدرت عباسیان) ایجاد مانع کند. از یک سو دشمنان و مخالفان عباسیان و از دیگر سو، ناراضیانی که از میان هواداران او برخاسته بودند امنیت و آرامش بغداد را مورد تهدید قرار دادند. با این حال، منصور هیچ گاه راه حل معضل را در ترک بغداد ندید، اما به عکس، معتصم که بغداد را برای خود و سربازانش ناامن یافت و شاهد تنش های روز افزون میان عناصر مدنی و نظامی پایتخت بود با اتخاذ سیاست انتقال پایتخت به سامرا گمان می کرد که از یک سو، خود و سربازانش را از کانون تهدید و خطر رهایی خواهد بخشید و از سوی دیگر، با فرو کاستن از تنش های میان عناصر مدنی و نظامی، آرامش لازم را به بغداد باز خواهد گرداند و به تبع، از میزان ناراضیاتی های عامی که به واسطه حضور ترکان در بغداد پدید آمده بود خواهد کاست و به پشتوانه سربازان ترک خود، با آرامش خاطر از پایتخت جدید همچنان به ریاست عالیه خویش بر جهان اسلام ادامه خواهد داد.

عمده ترین نکته ای که - از حیث فرهنگی، سیاسی و اجتماعی - با ورود به پایتخت جدید شایان توجه است شیوه ای بود که معتصم در اسکان عناصر نظامی و غیر نظامی در پیش گرفت. او عناصر نظامی را در محله هایی که به آنها اختصاص یافته بود اسکان داد و آنها را از سایر طبقات و عناصر غیر نظامی مجزا نمود. او کوشید تا این کار را بر اساس تشابه فرهنگی و موقعیت جغرافیایی زادبوم اصلی آنها به انجام رساند (مسعودی، ۱۳۷۸/ ج ۲: ۴۶۸). از این رو سربازان ترک را در مجاورت نیروهایی از فرغانه و اشروسنه جای داد (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۳۱؛ مسعودی، ۱۳۷۸/ ج ۲: ۴۶۸). او حتی دستور داد تا عناصر نظامی ترک تنها با دختران هم نژاد خود ازدواج کنند، لذا برای تحقق این کار به خرید

دختران برده ی ترک پرداخت و آنها را به همسری سربازان خود درآورد و نام آنها را در دیوان ثبت نمود تا مانع از فروپاشی زندگی مشترکشان شود (یعقوبی، ۱۳۴۳:۳۲). با این که روشن نیست آیا با دیگر گروه‌های نظامی که از فرغانه و اشروسنه و مغرب آمده بودند نیز همین سیاست را در پیش گرفت یا نه اما به هر حال، نفس اتخاذ این سیاست و اعمال آن در خصوص سربازان ترک از یک سو فاقد مبنای دینی و شرعی و از سوی دیگر، امری بدیع در تمدن اسلامی - و حتی سنت خلافت عباسی به شمار می آمد. در ساخت شهرهای اسلامی مقدم بر سامرا نیز چنین پیشینه ای وجود نداشت که افراد ساکن در محله‌های مختلف را از همزیستی با یکدیگر بازدارند و آنها را در محله‌های اختصاصی خود به قید ازدواج‌های درون نژادی محدود و مقید سازند. شاید هدف او از این کار این بود که با جلوگیری از اختلاط نژادی ترکان و دیگران، به حفظ خلوص نژادی و عصبیت ترک به عنوان تکیه گاه دستگاه خلافت عباسی کمک کند.

سامرا نه همچون بغداد از شهرهای پس کرانه ای کوفه و بصره برخوردار بود که عناصر مختلط نظامی و غیر نظامی این دو را در خود جای دهد و نه همچون دارالخلافت‌های پیشین، در ابتدای شکل‌گیری خود از روحیه ی انقلابی برخوردار بود که بتواند ترکیبی از عناصر قدرتمند را در خود پذیرا شود تا از همه ی آنها در ساخت چهره خویش بهره جوید، بلکه درست در زمانی پا به عرصه ی وجود نهاد که ضعف خلفا و انحطاط خلافت عباسی بتدریج چهره خود را آشکار می کرد (Gibb, 1959:122) و آینده خلفا و مقام خلافت به موضوعی بدل شده بود که به قدرت نظامی سرداران ترک بستگی تام و تمام داشت (Edwards, 1987:172).

درک و دریافت علل و عواملی که معتصم را به اتخاذ سیاست انتقال پایتخت به سامرا واداشت چندان دشوار نیست. از آنجا که استمرار بقای خلافت عباسی به قدرت سرداران ترک بسته شده بود لذا معتصم دریافت که حفظ سربازان ترک و جداسازی آنها از محدوده خطر خیز و تهدیدآفرین بغداد نه تنها به آرامش شهر کمک خواهد کرد که از این رهگذر زمینه های ایمنی بیشتری را برای خود و جانشینانش فراهم خواهد ساخت. از دیگر سو، نگرانی معتصم از رفاه طلبی و تن پروری سربازانش در بغداد و تأثیر عوامل مدنی بر روحیه آنها موجب می شد که خلیفه برای حفظ روحیه نظامی و جنگاوری آنها در شرایطی که گهگاه شورش‌هایی در گوشه و کنار قلمرو عباسیان در می گرفت و کیان خلافت را مورد تهدید قرار می داد، سیاست خارج سازی نیروهای نظامی خود را از عرصه مدنی بغداد به عنوان یک امر ضروری در پیش گیرد.

هر چند معتصم بر این گمان بود که فضای نظامی سامرا و دوری سربازانش از محیط رفاه زده بغداد می‌تواند روحیه نظامی و جنگ آوری آنها را به سود دستگاه خلافت تقویت کند و آنها را به نیروهایی مطیع و فرمانبردار بدل سازد، اما واقعیت آن است که با ظهور سامرا، فرهنگ و آداب جدیدی شکل گرفت که منش و روش معتصم و شخصیت و ماهیت سربازان او را تحت تأثیر قرار داد. افسران جدیدی که در فضای پادگانی سامرا که مشحون از رقابت‌ها و حسادت‌های گروه‌ها و فرماندهان مختلف بود مراتب ترقی را می‌پیمودند به چیزی جز برخورداری هر چه بیشتر از قدرت و ثروت نمی‌اندیشیدند. محصول طبیعی این روند چیزی جز وخامت بیشتر اوضاع دستگاه خلافت عباسی نبود، به گونه‌ای که نظام اداری آن در مناطق مرکزی که مستقیماً تحت کنترل خلفا بود دستخوش آشفتگی گردید و با ظهور سلسله‌های قدرتمند محلی، توان و منابع مالی خلفا رو به ضعف و کاستی نهاد. حتی مصیبتی که فراتر از اینها در روزگاران بعد از معتصم و واثق دامنگیر خلافت عباسی شد سلطه بلامنازع ترکان بر دستگاه خلافت بود که به دست نشاندگی خلفای عباسی انجامید؛ به گونه‌ای که عزل و نصب آنها جز در پرتو اراده افسران ترک که مقدرات دستگاه خلافت به عزم آنها رقم می‌خورد سامان نمی‌یافت. قتل متوکل به دست آنان را باید سرآغاز زوال خلافت عباسی و اقتدار بلامنازع ترکان شمرد. از این پس خلفای ضعیف النفس و دست‌نشانده‌ای بر سر کار آمدند که بهره‌ای از اقتدار اسلاف خود نداشتند و از خلافت نیز جز نام و عنوانی برای آنها باقی نمانده بود.

با این حال، سامرا در سایه تلاش‌های معتصم و جانشینان او به سرعت به یکی از کلان‌شهرهای عصر عباسی بدل شد که توانست با توسعه مدنی و جذب تاجران و صنعتگران مختلف، مراحل شکوفایی و ترقی را طی کند (Robinson, 1998:75). با اتمام طرح‌ها و ساخت بخش‌هایی از این شهر که در ساحل شرقی دجله قرار داشت، معتصم کوشید تا با احداث یک پل امکان اتصال به بخش غربی رودخانه را نیز فراهم سازد تا طرح‌های توسعه خود را در این ناحیه به اجرا گذارد و مراقبت از بخش‌های مختلف آن را به فرماندهان خود واسپارد (یاقوت حموی، بی تا/ ج ۳: ۱۷۶).

طولی نکشید که کوشک‌ها، استخرها، میدان‌ها، باغ‌های میوه و مزارع غلات این منطقه، توجه اعیان و اشراف جامعه‌ی عصر عباسی را به خود معطوف داشتند؛ به گونه‌ای که رقابت میان آنها بر سر به دست آوردن قطعه زمینی در محدوده‌ی یاد شده به افزایش بهای اراضی دامن زد (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۳۷). درختان نخل از بصره، نهال‌های درختان میوه از بین‌النهرین، شام، جبال‌ری و خراسان به پایتخت جدید آوردند و باغبان‌هایی را برای نگهداری آنها برگماشتند. همچنین کاغذسازانی از مصر، سفال‌گران و شیشه‌سازان و فرش‌بافانی از بصره، پارچه‌بافان و پالایشگران روغن از کوفه،

مهندسين آب، تاجران و اهل صنايع و حرف با مهاجرت به سامرا بر رونق كسب و كار افزودند (همان: ۳۷). درختان و غلاتی که پس از سال‌ها آیش در خاک حاصلخیز این منطقه رویدند به خوبی به ثمر نشستند و تجارت و صنعت و حرف نیز در پی ضرورت‌ها و نیازهای روبه رشد شهر به درجه‌ای از شکوفایی رسید که بسیاری از ساکنان قلمرو عباسی، آینده‌ی روشن شغلی خود را در پایتخت جدید جستجو می‌کردند (همان: ۳۷). بنا به گفته‌ی یعقوبی، بخش ساحلی شارع الخلیج در پایتخت جدید، مالمال از حضور تاجرانی بود که با قایق‌ها و شناورهای خود کالاها و مال التجاره‌های گوناگونی را از بغداد، واسط، کسکر، بصره، ابله، اهواز، موصل، دیار ربیع و سایر مناطق پس کرانه‌ای به بازارهای این منطقه سرازیر می‌کردند (همان: ۳۶).

شکوه شایانی که سامرا در سایه اهتمام معتصم فراچنگ آورد و رشد و گسترش روز افزونی که به واسطه‌ی اوضاع پر رونق صنعت و فلاح و تجارت به خود گرفت در واقع به مسامی فراخور نام خود دست یافت که چشم هر ناظری را خیره و مسرور می‌کرد (بکری، ۱۳۰۴/ ج ۳: ۷۳۴). گرچه این روند رو به رشد در عصر متوکل همچنان ادامه یافت، اما در روزگار فرزندش منتصر به کندی گرایید و در عهد مستعین از حرکت باز ماند (یاقوت حموی، بی تا/ ج ۳: ۱۷۶) و سرنوشت آن با سرنوشت خلافت عباسی که در سایه تسلط روز افزون ترکان و رشد حکومت‌های قدرتمند محلی رو به ضعف و انحطاط نهاده بود پیوند تنگاتنگی یافت (ابن بدرون، ۱۸۴۹: ۲۹۸).

برخلاف بغداد که رشد جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی، آن را به تحمل نوسانات و بی‌ثباتی‌های خلافت قادر ساخته بود، سامرا که رشد خود را از یک منشأ پادگان شهری آغاز کرد هرگز نتوانست از توفان‌های سیاسی که به واسطه‌ی زیاده‌خواهی ترکان و رقابت‌های شدیدی که میان عناصر درگیر قدرت به پا شده بود به سلامت عبور کند. حتی در همان زمان که سامرا رشد و توسعه خود را در سایه‌ی اهتمام معتصم به سرعت پی می‌گرفت، چهره متفاوتی از دنیای درون خود را نسبت به بغداد آفتابی کرد. برخلاف بغداد که شکوه و رونق دانش و آموزش در حلقه‌ها و مکاتب فکری اش، خلیفه‌ی سلف مأمون را متأثر کرد و شهر را به مرتبه پایتخت فرهنگی جهان اسلام ارتقا داد، سامرا به دادگاهی برای محاکمه‌ی افشین و مازیار، و مرکزی برای اردوکنشی‌های نظامی جهت سرکوب شورش‌های پراکنده در قلمرو عباسیان درآمد. هرچند سرزمین عراق در این روزگار به وجود شاعرانی نظیر: ابوتمام، دعبل و بحتری، و متفکری چون جاحظ و فقیه‌ی چون احمد بن حنبل می‌بالید، اما هیچ‌کدام از اینان بجز جاحظ - که او هم به دلایل سیاسی و فرقه‌ای - انگیزه‌ای برای سکونت در سامرا نداشتند. حتی

موسیقیدان برجسته ای نظیر اسحاق موصلی که می بایست دربار سامرا را ملجأ و مأمن خود بداند به آن پشت کرد و به ترک آن دیار روی نهاد (اصفهانی، ۱۹۵۶/ ج ۵: ۲۴۲).

در این روزگار، امور مهمه دولت و خلافت به دست ترکان شمشیر داری افتاد که دشمنی دیرینه‌ای با اصحاب علم و فرهنگ داشتند (بستانی، ۱۹۴۸: ۹۵؛ ۱۹۶۲: ۶۲؛ Gibb, 1962). این گروه اخیر به همراه توده های مردم می توانستند تکیه گاه مناسبی برای شخص خلیفه به هنگام استیصال از ترکان باشند، اما معتصم و جانشینان او که از تربیت علمی و درایت لازم برخوردار نبودند هیچ گاه به ارزش این منبع بی بدیل وقوف نیافتند و به حمایت آنان مستظهر نشدند. مورخان بزرگی نظیر: یعقوبی، طبری و مسعودی که در ادامه این دوران به ظهور رسیدند، پایان اقتدار خلیفه و وحدت سیاسی قلمرو عباسیان را به چشم خویش دیدند و با شور و اشتیاق، گذشته با شکوه آن را در آثار خود منعکس کردند. شایان ذکر است که بغداد دارالخلافتی پیشین عباسی در سایه رونق و شکوه علم و ادب به مدینه السلام (شهر صلح و آرامش) نامبردار شد، در حالی که سامرا پایتخت جدید معتصم با همه رونقی که از حیث عمرانی به خود گرفت هرگز نتوانست از عنوان "معسکر" (پادگان) فراتر رود (Wiet, 1989: 11).

معتصم که روزی در انتخاب میان ترکان و بغداد، جانب ترکان را گرفت و چون گمان می کرد که اینان ابزار قدرت او علیه مخالفان و وسیله سطوت و اقتدار وی در پهنه ی جهان اسلام خواهند بود با اعتماد تمام به آنها تکیه کرد و چون تصور می کرد که با انتقال پایتخت به سامرا می تواند خلافت را از تهدیدات احتمالی به دور نگه دارد، هرگز گمان نمی کرد که دوره انزوای او با انتقال دارالخلافت آغاز خواهد شد و اقتدار پیشین خلافت، با تکاثر و فزون خواهی مالی و سیاسی ترکان به حداقل ممکن فرو خواهد کاست و تا مرتبه یک حکومت منطقه ای تنزل خواهد یافت. او حتی گمان نمی کرد آن میزان حمایتی هم که بغدادی ها پیش از این نسبت به دستگاه خلافت ابراز می داشتند از میان خواهد رفت و حتی خلیفه در قیاس با طاهریان از موقعیت ضعیف تری برخوردار خواهد شد؛ چرا که طاهریان دست کم از حمایت محلی نیرومندی برخوردار بودند، اما خلیفه که از حمایت بعدادیان محروم شده بود در انزوای سامرا تنها به حمایت سربازان ترک خود امید بسته بود که اینک در فضای جدید سیاسی این شهر و رقابت های موجود میان عناصر نظامی تأثیرگذار آن، به مثابه ی اسیری در دستان توانمند آنها بدل شده بود، لذا سیاست انتقال پایتخت گرچه به نارضایتی عامی که به واسطه ی حضور ترکان در بغداد پدید آمده بود خاتمه داد، اما هیچ گاه نتوانست آمال و مشتیهات خلیفه را در افزایش اقتدار خلافت در سایه برخوردارگی از سپاه ترک در سامرا برآورده سازد. ناکارآمدی این سیاست با ضعف و انحطاط خلافت عباسی و بازیچه شدن خلفا در دستان توانمند سرداران ترک آشکار شد و بی تردید این نکته از

پیامدهای ناخواسته سیاستی بود که معتصم در اعتماد به عنصر ترک و انتقال پایتخت به سامرا اتخاذ نمود.

### نتیجه

بغداد که پیش از معتصم در عهد خلافت شش خلیفه ی عباسی بتدریج به عالی‌ترین مراحل شکوه و عظمت خود نایل شده بود و از حیث فرهنگی، سیاسی و مدنی به جایگاه بی‌بدیلی در جهان اسلام دست یافته بود در فردای بعد از مرگ مأمون در طرسوس، زمام امور خود را به معتصم فرزند سوم هارون سپرد که نه همچون پدر از کفایت لازم برای اداره ی قلمرو وسیع عباسیان که آفتاب در آن غروب نمی‌کرد برخوردار بود و نه همچون برادرش مأمون از دانش و بینش لازم بهره‌ای داشت تا در پرتو آن بر شأن و منزلت علمی و فرهنگی بغداد بیفزاید و مدارس و مجالس علمی دارالخلافت را رونقی بیش از پیش بخشد. او که از ناحیه مادر نسب به ترکان می‌رساند در زمانی که سمت ولیعهدی برادرش مأمون را برعهده داشت شماری از مشارقه و غلامان ترک آسیای مرکزی را در سپاه عباسی به خدمت گرفت و پس از جلوس بر سریر خلافت، سیاست استخدام عنصر ترک را با جدیتی بیش از پیش دنبال کرد و شمار آنها را به طرز بی‌سابقه‌ای در سپاه خلافت افزایش داد. شایستگی‌های نظامی ترکان از یک سو و بی‌اعتمادی خلیفه به عناصر ایرانی و عرب از سوی دیگر، او را به اجرای این سیاست راغب می‌نمود. معتصم که از مقبولیت لازم در میان رعایای خود برخوردار نبود و شورش‌های پراکنده در قلمرو عباسی ارکان قدرت او را به چالش می‌کشید چاره‌ای جز تکیه ی تام و تمام بر سربازان ترک خود نیافت تا به اتکاء توان نظامی آنها موقعیت خویش را تحکیم بخشد و سلطه‌ی بلامنازع خود را بر پهنه‌ی قلمرو وسیع عباسیان بگستراند.

انتظاری که او از ترکان سپاه خود داشت جز از راه برآوردن آمال و مشتتهیات آنها حاصل شدنی نبود. لذا بر آن شد تا با اعطای امتیازات لازم بر میزان وفاداری آنها نسبت به خود بیفزاید. ترکان نیز که راه را برای صعود خود بر پلکان قدرت هموار یافتند به سرعت مراحل ترقی را یکی پس از دیگری پیمودند و مناصب و مصادر عمده ی مدنی و نظامی را فراچنگ آوردند. فزون خواهی آنان در کسب قدرت و ثروت که با خوی نظم‌گریزی و نظم‌ستیزی به هم درآمیخته بود دارالخلافت را به عرصه بی‌نظمی و ناامنی کشاند. نارضایتی‌های عامی که از این حیث در بغداد پدید آمد خلیفه را وادار به خروج نیروهایش از این شهر و انتقال مرکز خلافت به سامرا نمود. معتصم با اتخاذ این سیاست کوشید تا از

یک سو خشم بغدادیان را نسبت به ترکان فرو نشاند و از سوی دیگر، یگانه تکیه گاه خود را که به قدرت و توان آنها مستظهر بود در فضای جدید سامرا از هرگونه تهدید احتمالی به دور نگه دارد و روحیه نظامی آنها را در محیط پادگانی این شهر که بسی متفاوت از وضعیت رفاه زده‌ی بغداد بود تشجیع و تقویت نماید و با تکیه بر آنها به ریاست عالی خود بر جهان اسلام ادامه دهد. سیاست استخدام عنصر ترک و سیاست انتقال پایتخت به سامرا پیامدهای خواسته و ناخواسته ای را به همراه آورد: گرچه معتمصم در آغاز با تکیه بر عنصر ترک توانست از عنصر ایرانی و عرب چشم پوشی کند و خلأ بی اعتمادی به این دو را با اعتماد به ترکان پر نماید و به کمک آنها بسیاری از آشوب ها و ناآرامی ها را فرونشاند و نابرخورداری از مقبولیت عام را با تکیه بر سربازان ترک خود چاره کند، اما هیچ گاه گمان نمی کرد که فزون طلبی ترکان در رقابتی که میان آنها برای تصاحب قدرت و ثروت بیشتر در بغداد پدید خواهد آمد به ایجاد تنش میان شهروندان و عناصر نظامی این شهر خواهد انجامید و او را وادار به ترک بغداد خواهد نمود. سیاست انتقال پایتخت نیز گرچه توانست خشم بغدادیان را از رفتار سربازان سرکش معتمصم فرو نشاند، اما انزوایی که خلافت عباسی پس از انتقال پایتخت به آن گرفتار شد خلیفه را بازیچه ی دست سرداران ترک نمود که از این پس مقدرات دستگاه خلافت به تدبیر آنها رقم می خورد و از خلیفه جز نام و از خلافت جز عنوانی باقی نماند.

### منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۴۰۲ق.) *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دار صادر.
- ابن بدرون، عبدالملک محمد (۱۸۴۸م.) *شرح قصیده ابن عبدون*. لیدن مطبع الأخوین.
- ابن حبیب، ابوجعفر محمد (۱۳۶۱ق.) *کتاب المحبر*. حیدآباد: دائرة المعارف العثمانیه.
- ابن طقطقی، محمدبن علی (۱۳۶۷ش.) *تاریخ فخری*. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن طیفور، احمدبن ابی طاهر (۱۹۴۹م.) *کتاب بغداد*. تصحیح محمد زاهد حسین کوثری. قاهره: دارالکتاب.
- ابن کنیر، عمادالدین اسماعیل (۱۳۹۸ق.) *البدایة والنهایة*. بیروت: دارالفکر.

- ابن وادران، حسین بن محمد (۱۹۹۳م.) *تاریخ العباسیین*. حقهها منجی الکعبی. بیروت: دارالمغرب الاسلامی.
- اصفهانی، ابوالفرج (۱۹۵۶م.) *کتاب الأغانی*. بیروت: دارالثقافة.
- بستانی، بطرس (۱۹۴۸م.) *منتقیات*. بیروت: دار النظیر عبود.
- بکری، عبدالله بن عبدالعزیز (۱۴۰۳ق.) *معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع*. حقهه مصطفی السقا، بیروت: عالم الکتب.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۹۸ق.) *فتوح البلدان*. تحقیق رضوان محمد رضوان. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- تاکن، بارابارا (۱۳۷۵ش.) *سیر نابخردی*. ترجمه حسن کامشاد. تهران: نشر پژوهش و فرزانه روز. جاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۸۴ق.) *رسائل*. بتحقیق عبدالسلام محمد هارون. قاهره: مکتبه‌الخانجی.
- خطیب بغدادی، ابی بکر احمد بن علی (بی تا) *تاریخ بغداد*. بیروت: دارالکتب العربی.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۶۸ش.) *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشرنی.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۶ق.) *تاریخ الخلفاء*. حقهه شیخ قاسم السماعی. بیروت: دارالقلم.
- صولی، ابوبکر محمد بن یحیی (۱۹۹۸م.) *کتاب الاوراق*. عنی بنشره محمد ناجی. قاهره: دارالکتب. طبری، محمد بن جریر (بی تا) *تاریخ الامم و الملوک*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: روائع التراث العربی.
- طوسی، خواجه نظام الملک حسن بن علی (۱۳۷۴) *سیاستنامه*. بکوشش دکتر جعفر شعار. تهران: شرکت سهامی.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۶۳ش.) *زین الاخبار*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۸ش.) *مروج الذهب و معادن الجوهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۵ش.) *التنبیه و الاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مقریزی، تقی الدین احمد (۱۳۷۰ق.) *المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط والآثار*. قاهره: مطبعه بولاق.

نخجوانی، هندوشاه (۱۳۴۴ش.) *تجارب السلف*. تصحیح عباس اقبال. تهران: انتشارات طهوری.  
نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۵۱ش.) *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر قباوی. تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

یاقوت حموی، شهاب الدین عبدالله (بی تا) *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر.  
یعقوبی، ابن واضح (۱۳۴۳ش.) *البلدان*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Creswell, K.A.C., (1958), *Early Muslim Architecture*, Oxford.

Duri, A.A., (1993), "Baghdad", *Encyclopaedia of Islam*, Vol. 2<sup>nd</sup>, New Edition, Leiden.

Edwards, R., (1987), *The Abbasid Military System*, New York.

Gibb, Hamilton A.R., (1962), *Studies On the Civilization of Islam*, London.

\_\_\_\_\_, (1959), "Government and Islam under the Early Abbasids" in *L'elaboration de L'Islam*, Paris, Colloque de Strasbourg.

Goitein, S.D., (1957), "The Rise of the Near Eastern Bourgeoisie in Early Islamic Times", in *Islamic Civilization*, ed. G. Herbert, London.

Kennedy, Hugh, (2001), *The Armies of the Caliphs*, London.

Robinson, K., (1998), *Samarra: The City of Caliph Mutasim*, New Delhi.

Wiet, Gaston, (1987), *Baghdad: Metropolis of the Abbasid Caliphate*, Oklahoma.